

اشاره

درس سوم از کتاب دین و زندگی سال دوم متوسطه، تحت عنوان «سرمايه‌های انسان» به موضوع اساسی هدایت الهی و نقش اختیار انسان پرداخته است. مؤلف محترم در آئینه آیات نورانی قرآن به بازتاب روشن‌تر هدایت و اضلال الهی همت گماشته است. تدبیر در این کتاب و تأمل در توضیحات آنها را به شما دبیران گرامی توصیه می‌نماید.

▲ **کلیدواژه‌ها:** هدایت، اضلال، مشیت الهی، اراده و اختیار، توحید افعالی

طرح مسئله

همه ما بالوجدان خود را صاحب اختیار می‌دانیم و نسبت به کارهایی که انجام می‌دهیم برای خویشتن مسئولیت قائل هستیم. بنابراین، هر عملی که انجام می‌دهیم، تبعات و پیامدهای آن منسوب و مربوط به ما شمرده می‌شود. ما انسان‌ها در انتخاب راه زندگی و نوع کارهایی که انجام می‌دهیم آزادیم و رسیدن به هر مقصد و سرانجامی نتیجه همین انتخاب ماست. به عبارت دیگر راهیابی و سعادت یا گمراهی و شقاوت به دست خود ما رقم می‌خورد.

مسئله این آزادی در انتخاب راه و مسئولیت ناشی از این انتخاب، نافی تأثیرگذاری عوامل انسانی و طبیعی بیرون از اراده ما نیست. به دیگر سخن، هر چند ما در انتخاب راه و نوع کاری که انجام می‌دهیم آزادیم، ولی گزینه‌های انتخابی ما غالباً تحت تأثیر عوامل بیرونی تعیین می‌شوند و از این نظر با محدودیت روبه‌رو هستیم.

علاوه بر آن، امیال و نیازهای درونی ما یا فشارهای اجتماعی و عوامل طبیعی، که بیرون از ما هستند، معمولاً ما را به سمت و سویی خاص می‌رانند. ولی هیچ یک از اینها حریت اراده و انتخابگری را از ما سلب نمی‌کنند. این که انسان می‌تواند در مقابل تمام این عوامل مقاومت کند و از پذیرش فشارهای درونی و جبرهای بیرونی سرباز زند نشانه این حریت است.

برای مثال، وقتی گرسنه می‌شویم میل به خوردن در ما پیدا می‌شود، ولی فقط از میان غذاهایی که در دسترس ما قرار دارد، یکی را می‌توانیم انتخاب کنیم. از آن گذشته، و مهم‌تر این که حتی می‌توانیم بر این میل چیره شویم و به‌رغم داشتن میل و اشتیاق فراوان از خوردن سرباز زنیم.

به این ترتیب، مسئله اختیار و مسئولیت بشر امری روشن و از بدیهیات انکارناپذیر است. اما از منظر دینی و قرآنی هم، آیا این موضوع پذیرفتنی است یا این که معارضی دارد و به شکل دیگری می‌باید به تحلیل آن پرداخت؟

# هدایت و اضلال الهی

مروری بر آیات قرآنی

پیرامون هدایت یا گمراهی انسان

و نقش مشیت الهی در آن

دکتر فضل‌الله خالقیان

عضو هیئت علمی دانشکده حدیث

این مقاله درصدد است سؤال فوق را در محدوده هدایت (راهیابی) و ضلالت (گمراهی) مورد پژوهش قرار دهد. پرسش‌هایی که ما با آنها روبه‌رو هستیم از این قرار است: آیا هدایت و ضلالت انسان به دست اوست یا ناشی از اراده خداوند است؟ اگر هدایت و ضلالت ناشی از اراده خداست، آیا با اختیار انسان قابل جمع است یا خیر؟ اگر هدایت و ضلالت وابسته به اختیار و انتخابگری است، با آموزه توحید افعالی سازگاری خواهد داشت یا خیر؟

با مراجعه به قرآن کریم آیاتی را می‌یابیم که صراحتاً هدایت و حتی ضلالت را از جانب خداوند متعال و امری وابسته به اراده و مشیت وی می‌داند:

فان الله بضل من یشاء و یمهدی من یشاء (فاطر/۸)

همانا خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌سازد و هر که بخواهد راهنمایی کند.



**آیا هدایت و ضلالت انسان به دست اوست یا ناشی از اراده خداوند است؟ اگر هدایت و ضلالت ناشی از اراده خداست، آیا با اختیار انسان قابل جمع است یا خیر؟ اگر هدایت و ضلالت وابسته به اختیار و انتخابگری است، با آموزه توحید افعالی سازگاری خواهد داشت یا خیر؟**

ولیکن بررسی جامع پیرامون هدایت و ضلالت در قرآن، مانع از آن است که این هدایت و اضلال الهی را نافی اختیار انسان و مسئولیت‌پذیری وی بدانیم. البته اینجا پرسش دیگری رخ می‌نماید و آن این‌که هر چند نسبت دادن هدایت به پروردگار عزیز بلامانع است، اما انتساب اضلال به او آیا به نحو حقیقی صورت می‌گیرد یا مجازاً به وی نسبت داده می‌شود؟

بررسی جامع و مستوفای این پرسش‌ها مستلزم تحقیق پیرامون کلیدواژه‌های زیر است:

هدایت، ضلال، ختم، طبع، تزئین، اکنه، عمی، صمم، وقر، مشیت و اراده

اما نظر به نوع پرسش‌هایی که مطرح شده است، تمرکز اصلی نوشتار بر روی دو کلیدواژه نخست خواهد بود؛ هر چند به فراخور موضوع به بررسی دیگر واژه‌ها نیز خواهیم پرداخت.

## هدایت در قرآن

این واژه ۳۱۶ بار در قرآن کریم به کار رفته و موضوعات متنوعی را پوشش داده است. قبل از این‌که به گستره کاربردی این واژه اشاره کنیم لازم است قدری پیرامون معناشناسی آن سخن بگوییم. راغب در مفردات می‌گوید:

هدایت، راهنمایی است که همراه لطف باشد... البته گاهی اوقات این واژه در موضوع تهکم (استهزا و ریشخند) و از باب مقابله در معنا نیز به کار می‌رود. کما این‌که در قرآن مجید آمده است: فاهدوهم الی صراط الجحیم (صافات/۲۳)!

همان‌طور که گفتیم این واژه موضوعات متعدد و متنوعی را دربر گرفته است. برخی از این موضوعات به شرح زیر است:

۱. هدایت (تکوینی یا عامه) شامل همه مخلوقات می‌شود: قال ربنا الذی اعطى کل شی خلقه ثم هدی (طه/۵۰)
- (موسی) گفت: پروردگار ما کسی است که به هر چیزی

خلقت (ویژه‌اش) را بخشیده و سپس هدایت کرد.  
۲. اگر خدا می‌خواست همه را هدایت می‌کرد:  
و علی الله قصد السبیل و منها جائر ولو شاء لهداکم

اجمعین (نحل/۹)

و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن [راه‌ها] کز است و اگر خدا می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد.  
۳. هدایت به دست خداست:

والله یقول الحق و هو یمهدی السبیل (احزاب/۴)  
و خدا حق را می‌گوید، و اوست که به راه راست هدایت می‌کند.

۴. خداوند اهل ایمان را هدایت می‌کند:  
و ان الله لهدا الذین امنوا الی صراط مستقیم (حج/۵۴)  
و به راستی خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، به سوی راهی راست هدایت می‌کند.

۵. اهتدای (راهیابی) انسان مشروط به هدایت (راهنمایی) الهی است:

و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله (اعراف/۴۳)

و (اهل بهشت) گویند: ستایش خدایی که ما را به این (راه) هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم.

۶. هر چند هدایت به دست خداست اما انسان‌ها در پذیرفتن یا نپذیرفتن هدایت الهی مختار هستند:

انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفوراً (انسان/۳)  
ما راه را به او (انسان) نمودیم؛ یا سپاس‌گزار خواهد بود یا ناسپاس.

۷. اصل بر هدایت انسان‌ها از سوی خداوند متعال است و گمراهی، ناشی از سوء انتخاب خودشان است:

و اما تمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی (فصلت/۱۷)

و اما قوم تمود؛ پس آنان را هدایت کردیم ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.

۸. برای هدایت الهی اسباب و عواملی است از قبیل:  
۸-۱. تبعیت از انبیاء(ع): فامنوا بالله و رسوله النبى الامى الذی یؤمن بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون (اعراف/۱۵۸)؛ پس به خدا و فرستاده او- که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد- بگروید او را پیروی کنید، باشد که هدایت شوید.

۸-۲. پیروی از کتاب‌های آسمانی: ان هذا القرآن یمهدی للتی هی اقوم (اسراء/۹)؛ قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می‌نماید.

نزّل علیک الکتاب بالحقّ مصدّقاً لما بین یدیہ و انزل التوراة



و الانجیل \* من قبل هدی للناس (آل عمران / ۳ و ۴)؛ این کتاب را، در حالی که مؤید آنچه پیش از خود است، به حق بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.

۳-۸. مجاهده در راه خدا؛ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا (عنکبوت/ ۶۹)؛ و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم.

۴-۸. ایمان به خدا و عمل صالح: ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیم ربهم بایمانهم (یونس/ ۹)؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند.

۹. خداوند به منظور هدایت بشر نشانه‌های آشکاری قرار داده است:

کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون (آل عمران / ۱۰۳) این‌گونه خداوند، نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید.

۱۰. پذیرش هدایت از سوی انسان، هدایت الهی را افزون‌تر می‌سازد:

و یزید الله الذین اهتدوا هدی (مریم/ ۷۶) و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید.

با نگاهی به فهرست فوق آشکار می‌شود که هدایت انسان‌ها از آغاز و در تداوم خویش (حدوثاً و بقائاً) مرهون خواست و مشیت الهی و ناشی از لطف و عنایت اوست. خداوند متعال با **انزال کتب و ارسال رسل و تبیین آیات**، هدایت خویش را محقق می‌سازد و در معرض استفاده بشر قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که جای هیچ اعتراض و احتجاجی در آینده، برای انسان‌ها باقی نماند و حجت الهی بر مردم تمام شود.

اینجاست که هر کس با اراده خویش در مقابل این هدایت اولیه عکس‌العملی نشان می‌دهد. آنان که از این هدایت استقبال کنند و پذیرای آن شوند یعنی به کتب آسمانی ایمان آورند و از رسولان الهی تبعیت کنند، مشمول مزید هدایت الهی می‌شوند و سرانجامشان سعادت خواهد بود و البته، افرادی در نقطه مقابل به کتب و رسل کفر می‌ورزند و آیات را منکر می‌شوند. این افراد، ضمن آن که حجت الهی برایشان تمام می‌شود و عذرشان قطع می‌گردد، از دایره شمول رحمت و مزید هدایت الهی بیرون خواهند ماند:

قل لله الحجة البالغة فلو شاء لهداکم اجمعین (انعام/ ۱۴۹) بگو حجت بالغه و ویژه خداست و اگر (خدا) می‌خواست قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد.

در اینجا لازم است چند آیه را به طور خاص مورد بررسی قرار دهیم. همان‌طور که مشاهده کردیم فضای کلی آیات، تحت

تأثیر جهان‌بینی توحیدی قرآن، حاکی از وابستگی تام و تمام هدایت به مشیت الهی است. اما در برخی آیات، نه‌تنها هدایت فعل الهی شمرده شده، بلکه وابستگی آن به میل و اراده پیامبر نیز نفی شده است:

انک لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین (قصص/ ۵۶)

در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند، و او به راه یافتگان داناتر است.

در حالی که در جای دیگر، هدایت به طور صریح به وجود گرامی پیامبر اسلام نسبت داده شده است:

و انک لتهدی الی صراط مستقیم (شوری / ۵۲) و مسلماً تو به راه راست راهنمایی می‌کنی.

اینجا ممکن است شبهه تعارض و تنافی بین دو آیه توهم شود، اما با تأملی در مجموع آیات این توهم مرتفع می‌گردد. زیرا همان‌طور که توضیح داده شد، اصل هدایت- تکویناً و تشریحاً- از جانب خدای متعال است، زیرا اوست که جهاز حس و تفکر و تعقل را در بشر قرار داده و چراغ فطرت و وجدان را در دلش روشن کرده است. از آن گذشته اوست که با فرستادن انبیاء(ع) و فرو فرستادن کتاب و ارائه معجزات و تبیین آیات و تذکر به فطریات زمینیة مساعد را برای هدایت بشر فراهم کرده است.

اما از آنجا که مرکز و محل هدایت، قلب انسان‌هاست و قلب‌ها در مالکیت و احاطه و تصرف حضرت حق سبحانه است؛ خود او بهتر می‌داند که چه کسانی شایسته و پذیرای این هدایت‌اند و چه کسانی اینگونه نیستند.

به این ترتیب، پیامبران حاملان هدایت الهی هستند و به سبب وجود ایشان و تعالیمشان، هدایت الهی محقق و منتشر می‌گردد و حجت بر مردم تمام می‌شود؛ اما نفوذ این هدایت

در دل‌ها استقرارشان در قلوب کار خداوند است. بنابراین بین دو آیه فوق تعارضی وجود ندارد، چراکه انبیاء(ع) راهنمایان و هادیان الهی هستند که راه را از چاه نشان می‌دهند و حقایق را بیان می‌کنند (و انک لتهدی الی صراط مستقیم) اما این طور نیست که هر که را آنها دوست داشته باشند و بخواهند هدایت یابد، هدایت می‌شود (انک لا تهدی من احببت)، زیرا انسان‌ها صاحب اختیارند و به اجبار و اکراه نمی‌توان کسی را به راه آورد (افانت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین [یونس/ ۹۹]؛ آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که با ایمان شوند). و از آن گذشته خداوند خود به افراد هدایت‌پذیر آشناتر است (وهو اعلم بالمهتدین) خلاصه این‌که پیامبران راه هدایت را نشان می‌دهند اما پذیرش این راه و قبول قلبی آن و سپس توفیق گام برداشتن در این مسیر فعل الهی و وابسته به مشیت حق تعالی است:

و لكن الله حبیب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم (حجرات/ ۷)



لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست.

## ضلالت در قرآن

این واژه در قرآن ۱۹۱ بار به کار رفته است. اگر هدایت به معنای راهنمایی و دلالت باشد، ضلالت به معنای گمراهی و گم‌گشتگی و اضلال به معنای گمراه ساختن است. راغب ضلالت را چنین معنا کرده است: ضلالت برگشتن از راه مستقیم و ضد هدایت است.<sup>۲</sup>

این واژه نیز موضوعات متعددی<sup>۴</sup> را دربردارد. خوب است ابتدا نگاهی به برخی از مهم‌ترین این موضوعات داشته باشیم:

### ۱. برخی از عوامل ضلالت عبارت‌اند از:

۱-۱. کفر: ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضللاً بعیداً (نساء/۱۶۷)؛ بی‌تردید کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا بازداشتند، به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند.

۱-۲. شرک: و من یشرک بالله فقد ضلّ ضللاً بعیداً (نساء/۱۱۶)؛ و هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دور و درازی شده است.

۱-۳. عصیان خدا و رسول: و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضللاً مبیناً (احزاب/۳۶)؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

۱-۴. تبعیت از هوا و هوس: ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله (ص/۲۶)؛ و زنجار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به‌در کند.

۱-۵. موالات و دوستی با دشمنان: یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء... و من یفعله منکم فقد ضلّ سواء السبیل (ممتحنه/۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید... و هر کس از شما چنین کند، قطعاً از راه درست منحرف گردیده است.

### ۲. گمراه‌کنندگان عبارت‌اند از:

۲-۱. شیطان: انه عدو مصلّ مبین (قصص/۱۵)؛ به راستی که او (شیطان) گمراه‌کننده‌ای آشکار است.

۲-۲. رؤسا و بزرگان قوم: و قالوا ربنا اننا اطعنا سادتنا و کبرنا فاضلونا السبیل (احزاب/۶۷)؛ و گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به‌در کردند.

۲-۳. مجرمان: و ما اضلنا الا المجرمون (شعراء/۹۹)؛ و جز مجرمان ما راه گمراه نکردند.

۲-۴. بت‌ها و معبودهای دروغین: رب انهن اضلن کثیراً من الناس (ابراهیم/۳۶)؛ پروردگارا، این (بت‌ها و صنم‌ها) بسیاری از مردم را گمراه کردند.



اصل هدایت - تکویناً و تشریحاً - از جانب خدای متعال است، زیرا اوست که چهار حس و تفکر و تعقل را در دلش روشن کرده است

### ۳. خداوند برخی افراد را گمراه می‌کند که عبارت‌اند از:

۳-۱. ظالمان: و یضلّ الله الظالمین (ابراهیم/۲۷)؛ و خداوند ستمگران را گمراه می‌سازد.

۳-۲. اسراف‌کنندگان شکاک: کذلک یضلّ الله من هو مسرف مرتاب (غافر/۳۴)؛ این‌گونه، خدا هر که را اسرافگر شکاک است گمراه می‌سازد.

۳-۳. کافران: کذلک یضلّ الله الکافرین (غافر/۷۴)؛ این‌گونه، خدا کافران را گمراه می‌سازد.

۳-۴. فاسقان و بدکاران: و ما یضلّ به الا الفاسقین (بقره/۲۶)؛ و (خدا) جز فاسقان را با آن (مثل) گمراه نمی‌کند.

۴. هر که را خدا گمراه کند، هدایتگری نخواهد داشت:

و من یضلّ الله فما له من هاد (رعد/۳۳)

و هر که را خدا گمراه سازد، هدایتگری نخواهد بود.

۵. بعد از راه حق، هر راهی گمراهی و گمگشتگی است:

فماذا بعد الحق الا الضلال (یونس/۳۲)

و بعد از حق، جز گمراهی چه چیزی است؟

آنچه در این مبحث مطمح نظر است مربوط به اضلالی است که در قرآن کریم به پروردگار عزیز نسبت داده شده است. در چارچوب جهان‌بینی توحیدی اضلال نیز، همچون هدایت، وابسته به مشیت الهی تلقی شده است: ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضلّ من یشاء و یهدی من یشاء (نحل/۹۳)؛ و اگر خدا می‌خواست قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد، ولی هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. اما با بررسی همین آیات و آیات دیگر به روشنی به دست می‌آید که این اضلال یک امر ثانوی و ناشی از سوء اختیار انسان‌ها و بدکرداری ایشان است. صفاتی همچون ظلم، کفر، اسراف، ارتیاب و فسق از عواملی هستند که موجب اضلال الهی می‌شوند. اما در واقع این اضلال نتیجه قهری کوردلی و نافرمانی و سرپیچی از راه حق و عوامل هدایت الهی است. زیرا راه حق یکی است و غیر آن هر راهی و به هر شکل جز بیراهه و گمراهی نیست (فماذا بعد الحق الا الضلال). در چنین حالتی حتی بزرگ‌ترین راهنمایان الهی نیز کاری از پیش نخواهند برد: و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الامن یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون (روم/۵۳)

و تو کوران را از گمراهی‌شان به راه نمی‌آوری. تو تنها کسانی را می‌شنوای که به آیات ما ایمان می‌آورند و خود تسلیم‌اند. در این مقام می‌توان اضلال الهی را به نصیحت و راهنمایی معلمی تشبیه کرد که پس از ارائه درس و تعلیمات، هشدارهای لازم در خصوص امتحان را به دانش‌آموزان عرضه می‌کند؛ اما دانش‌آموز خطای و بی‌انضباط نه به درس گوش فرا می‌دهد و نه از نصایح پند می‌گیرد، در نتیجه در امتحان مردود می‌شود.



با چنین تصویری به نظر می‌رسد نسبت اضلال به خداوند متعال، نوعی مجاز و از باب توسع باشد. همان‌طور که می‌توان مردودی دانش‌آموزان را به معلم نسبت داد، و گفت معلم دانش‌آموز را مردود کرد، بدون آن که معلم تقصیر و جرمی در این قضیه بر عهده‌اش باشد. این اسناد فقط از آن جهت صحیح خواهد بود که اگر درسی و معلمی نبود و اگر معلم امتحانی برگزار نمی‌کرد کسی مردود نمی‌شد. پس مردودی (و قبولی) فرع حضور معلم و ارائه درس معلم و برگزاری امتحان است.

در مورد اضلال خداوند - تعالی الله عن التشبيه و التمثيل - نیز به همین ترتیب می‌توان توضیح داد. از طرفی بر خداوند لازم است که برای هدایت بشر کتابی نازل کند و رسولی بفرستد. اما بعثت انبیا و تحقق هدایت الهی، انسان‌ها دو دسته می‌شوند. یک عده کسانی که پذیرای هدایت الهی می‌شوند و در راه قدم می‌گذارند و عده‌ای دیگر که سرباز می‌زنند و به غفلت و انکار مشغول می‌شوند. به این ترتیب هدایت و اضلال انسان‌ها فعلیت پیدا می‌کند. چرا که مثلاً قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) نه ابودر ابودر بود و نه ابوجهل ابوجهل. اما با آمدن پیامبر هر یک از این دو باطن خویش را آشکار ساختند. با دعوت پیامبر هم گنج ابودر آشکار شد و هم باطن آلوده ابوجهل.

بنابراین هدایت، حقیقتاً فعل خداست اما نسبت اضلال به وی مجازی خواهد بود و هیچ فعل قبیحی از جانب حق تعالی صورت نمی‌گیرد. یعنی فعل او جمیل و همان هدایت (مراد بالذات) است، و اضلال امری ثانوی (مراد بالعرض) و نتیجه قبح فعل بشر و لازمه قهری سرباز زدن از راه حق است (فماذا بعدالحق الا الضلال).

اما آیات دیگری در قرآن مجید وجود دارد که در مقابل سرکشی‌ها و کوردلی‌ها از مجازاتی بزرگ‌تر، به نشانه فعل خاص الهی سخن می‌گوید. ذکر شواهد این مطلب مستلزم ورود به حوزه کلیدواژه‌های دیگری است که پیش از این متذکر شدیم. در مواردی قرآن از ختم بر دل‌ها از سوی خداوند صحبت می‌کند: افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة (جائیه/۲۳)؛ پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا دانسته او را گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟

گاهی نیز از طبع بر دل‌ها که مفهومی نزدیک<sup>۵</sup> به ختم دارد سخن به میان می‌آورد:

فبما نقضهم ميثاقهم و كفرهم بآيات الله و قتلهم الانبياء بغير حق و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون الا قليلاً (نساء / ۱۵۵)

پس به سزای پیمان‌شکنی‌شان و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار نا حق آنان (از انبیا، و گفتارشان که: دل‌هایمان در غلاف است (لعنتشان کردیم)) بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل‌هایشان مهر زد و در نتیجه جز شمار اندکی که ایمان نمی‌آورند. در جایی هم از تزیین اعمال توسط خداوند سخن گفته شده است:

ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زينناهم اعمالهم فهم يعمهون (نمل/۴)

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم (تا همچنان) سرگشته بمانند. در مواردی نیز از آکنه (پرده‌ها) و وقَر (سنگینی) صحبت شده است:

و جعلنا علی قلوبهم آکنه ان يفقهوه و فی آذانهم و قرأ (انعام/۲۵)

و ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی قرار دادیم.

با ملاحظه این دسته از آیات می‌توان گفت، پیروی از هوای نفس، شکستن پیمان‌ها، انکار آیات و سرکشی‌هایی دیگر از این دست نه تنها مانع هدایت و راهیابی انسان می‌شود بلکه عقوبت و کیفری الهی را به همراه خواهد داشت و آن عقوبت این است که در نتیجه تمدادی (پیوستگی و استمرار) در مخالفت و انکار و نادیده گرفتن حجت‌ها و هشدارهای الهی و بی‌اعتنایی به آنها خداوند قلب چنین افرادی را مهر کرده است، در نتیجه دیگر هیچ قابلیت برای پذیرش هدایت و هیچ روزنه‌ای برای نفوذ نور کلام انبیا(ع) در دل‌های ایشان باقی نمی‌ماند.

این مجازات نتیجه کفران نعمت انبیا ء حجج الهی و بی‌اعتنایی به تذکراتی است که فطرت‌ها را بیدار می‌سازد هر بار که آیات بر گوش ایشان خوانده می‌شود تا فطرت و وجدانشان بیدار و چشم دلشان بینا گردد آنان شعاع فطرت را خاموش و ندای وجدان را سرکوب می‌کنند. در اثر این کفران و سرکوب، چشم و گوش دل‌هایشان نابینا و ناشنوا و قلب‌هایشان از دریافت و فهم حقایق ناتوان می‌گردد: لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعین لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها (اعراف/۱۷۹)؛ دل‌هایی دارند که با آن (حقایق) را دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. طبعاً هدایت پیامبران در چنین دل‌های کر و کوری کارگر نخواهد بود: افانت تسمع الصم او تهدي العمی و من كان فی ضلال مبین (زخرف/۴۰)؛ پس آیا تو می‌توانی کران را شنوا کنی، یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی؟

اضلال یک امر ثانوی و ناشی از سوء اختیار انسان‌ها و بدکرداری ایشان است. صفاتی همچون ظلم، کفر، اسراف، ازیاب و فسق از عواملی هستند که موجب اضلال الهی می‌شوند





کسی که چشم و گوش دلش از کار افتاده در واقع فاقد حیات معنوی و روحی است؛ چنین فردی مرده‌ای بیش نیست و مسلماً مرده را نمی‌توان راهبری کرد؛ انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الدعاء اذا ولّو امدرین (نمل/۸۰)

البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی و این ندا را به کرها- چون پشت بگردانند- نمی‌توانی بشنوی.

کسی که دعوت الهی را بی‌پاسخ می‌گذارد و بر هواپرستی و سرکشی اصرار می‌ورزد؛ چنین فردی با خذلان الهی روبه‌رو شده و از سوی خداوند مجازات می‌شود. این افراد به‌جای آن که شکرگزار از نعمت هدایت باشند به کفران<sup>۱</sup> نعمت پرداخته و از دعوت الهی رویگردان می‌شوند؛ به عقوبت این کردار، اعمال زشت ایشان در نظرشان جلوه داده شده (زینا لهم<sup>۲</sup> اعمالهم) و خداوند به آنها فرصت داده تا در طغیان و سرگشتگیشان فرو روند:

الله يستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون (بقره/۱۵)  
خدا ایشان (منافقان) را ریشخند می‌کند، و آنان را در طغیانشان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند.

### ملاحظه پایانی

در ابتدای نوشتار از ارتباط هدایت و ضلالت با آموزه توحید افعالی سخن گفتیم. با توجه به تبیینی که در مقاله صورت گرفت معلوم شد که هدایت و ضلالت هم به نحوی از جانب خداست و درعین حال محصول عملکرد انسان و منسوب به اوست. برای بررسی این مسئله ضروری است که تصویر درستی از توحید افعالی و مفهوم آن داشته باشیم. قدر مسلم این است که نه‌تنها هدایت و ضلالت بلکه اساساً هر فعلی از افعال انسان و بالاتر از آن، هر تأثیری که مربوط به مؤثری در عالم می‌شود در حیطه بحث از توحید افعالی می‌گنجد. نگارنده امیدوار است در فرصتی دیگر به طور مستوفی به بحث از توحید افعالی بپردازد.

### جمع‌بندی

محصول بررسی حاضر را می‌توان در بندهای زیر تلخیص کرد:  
۱. هدایت، فعل خدا و لطف وی در حق مخلوقات و بندگانش است.

۲. هدایت انسان‌ها به سوی سعادتشان در قالب ارسال رسل و انزال کتب صورت می‌گیرد.

۳. انسان‌ها در برابر این هدایت دو دسته می‌شوند. عده‌ای آن را می‌پذیرند و راه می‌یابند و عده‌ای دیگر از روی غفلت یا انکار نمی‌پذیرند و در نتیجه گمراه می‌شوند.

۴. آنان که پذیرای هدایت الهی می‌شوند، مصداق شکر نعمت نعمت افزون کند، با مزید لطف الهی روبه‌رو می‌شوند و بر هدایتشان افزوده می‌گردد و آنان که در برابر هدایت الهی سرکشی می‌کنند، با کیفری از جانب خدا روبه‌رو می‌شوند و در گمراهی خود فرو می‌روند و سرگردان می‌شوند.  
۵. عاقبت سوء طغیان و سرگشتگی این است که این افراد بر دل‌هایشان مهر می‌خورد و اساساً فاقد هرگونه قابلیت برای درک حقیقت و پیروی از آن می‌شوند. این حالت را می‌توان مرگ معنوی دانست.

### پی‌نوشت

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۸
۲. با بررسی این آیات بیش از چهل موضوع و مطلب قابل احصاست
۳. همان، ص ۲۹۷
۴. بیش از بیست موضوع و مطلب قابل استخراج است
۵. راغب می‌گوید: طبع عبارت از این است که شیء به صورتی خاص مصور شود، مثل طبع سکه و طبع درهم‌ها. طبع اعم از ختم و اخص از نقش است. ر.ک. مفردات، ص ۳۰۱
۶. شکر منعم واجب عقلی است و خودکاری پسندیده به‌شمار می‌رود؛ و عقلاً هر کار نیک و پسندیده‌ای مستوجب مدح و ثناست. مدح الهی در مقابل پذیرش دعوت و هدایت به صورت ازدیاد هدایت جلوه‌گر می‌شود. در نقطه مقابل کفران نعمت، کاری ناپسند و قبیح است، و هر کار قبیحی مستوجب ذم و نکوهش است. نکوهش الهی در مقابل انکار دعوت و استکبار به صورت مرگ معنوی (ختم بر دل و گوش و پرده بر چشم) و پیدا کردن فرصت و طول عمر برای ازدیاد در طغیان و سرگردانی بروز می‌کند.
۷. همان‌طور که ملاحظه شد خداوند زینت اعمال را به خود نسبت داده، ولی در آیاتی تزیین و جلوه دادن اعمال کار شیطان دانسته شده است (انعام/۴۳)، انفال/۴۸، نحل/۶۳ و...). با مطالعه آیات قرآن این طور فهمیده می‌شود که عوامل و نیروهای اغواگر و اضلال‌گر و فتنه‌گری در عالم وجود دارند، از جمله شیطان که به تزیین کارهای زشت می‌پردازد؛ اما ضرررسانی آنها مشروط به اذن الهی است که طبعاً آن هم از حکمت خاص خود برخوردار است یعنی در چارچوب آزمایش و ابتلا و یا در چارچوب تنبیه و مجازات قرار دارد. چنانچه در قضیه هاروت و ماروت می‌فرماید: و ما هم بضارین به من احد الا یاذن الله (بقره/۱۰۲)؛ هر چند بدون اذن خدا نمی‌توانستند به وسیله آن (سحر) به احدی زیان برسانند. این سنت الهی است که اگر کسی از یاد او روی بگرداند، شیطانی را هم‌نشین وی گرداند (زخرف/۳۶). بنابراین تسلط شیطان برای جلوه دادن کارهای ناپسند، به اذن خدا و به عنوان مجازاتی برای انسان‌های ناسپاس صورت می‌گیرد.

### منابع

۱. قرآن کریم (ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند)
۲. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی
۳. المفردات فی غریب القرآن، الراغب الاصفهانی، دفتر نشرالکتاب، ۱۴۰۴ ه.ق
۴. خوانندگان برای پی‌گیری این بحث می‌توانند به تفسیر شریف المیزان مراجعه نمایند: ج ۸، ص ۳۴۲، ج ۹، ص ۳۹۸، ج ۱۲، ص ۵۳ و ۵۴ و ۲۴۳ و ۲۴۴، ج ۱۴، ص ۲۲۳، ۲۲۴، ج ۱۷، ص ۲۵۶، ج ۲۰، ص ۱۲۲، ۳۰۳ (نشانی‌ها براساس چاپ عربی المیزان: موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت می‌باشد).